

لمعات

فخرالدین عراقی



به همراه سه شرح از قرن هشتم هجری

مقدمه و تصحیح

محمد خواجوی



لمعات

جمال العارفین فخرالدین عراقی

به همراه سه شرح از قرن هشتم هجری

تدوین و تصحیح

محمد خواجوی



انتشارات مولی

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

(۹ - ۳۶)

۲۵

شرح حال شیخ فخرالدین عراقی

لمعات

(۳۹ - ۱۱۸)

۴۳

مقدمه لمعات

۴۵

لمعه اول: اشتقاق عاشق و معشوق از عشق

۴۷

لمعه دوم: جلوه دادن عشق مر خود را به صورت عاشقی و معشوقی

۵۱

لمعه سوم: صورت محبوب را به محب نسبت کنند

۵۴

لمعه چهارم: غیرت معشوق بر اینکه عاشق عین او باشد

۵۷

لمعه پنجم: خداوند در یک صورت دوبار تجلی نمی‌کند...

۶۰

لمعه ششم: محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او

۶۲

لمعه هفتم: عشق در همه ساری است و ناگزیر جمله اشیاء است

۶۶

لمعه هشتم: محبوب یا در آینه صورت روی نماید یا در آینه معنی

۶۸

لمعه نهم: محبوب آینه محب است و در او به چشم خود جز خود را نبیند

۷۰

لمعه دهم: ظهور دایم صفت محبوب است و خفا و کمون صفت محب

۷۳

لمعه یازدهم: میان صورت و آینه نه اتحاد ممکن بود نه حلول

۷۶

لمعه دوازدهم: محبوب هفتاد هزار حجاب بهر آن گذاشت تا محب خوی فراکند

- ۸۰ لمعه سیزدهم: محب و محبوب چون دایره‌ای هستند که آن را خطی به دو نیم کند
- ۸۳ لمعه چهاردهم: محب سایه محبوب است، هر جا که رود در پی او رود
- ۸۶ لمعه پانزدهم: اصل تمام افعال یکی است، جز آنکه در هر محلی رنگی دیگر می‌نماید
- ۸۸ لمعه شانزدهم: معشوق هر لحظه از دریچه هر صفتی با عاشق روی دیگر نماید
- ۹۲ لمعه هفدهم: نغمه «کن» عاشق را از خواب عدم برانگیخت
- ۹۴ لمعه هجدهم: دل عاشق از تعین منزله است و خیمه‌گاه قباب عزت می‌باشد
- ۹۷ لمعه نوزدهم: عشق سلطنت و استغنا به معشوق داد و مذلت و افتقار به عاشق
- ۱۰۰ لمعه بیستم: عاشق باید بی‌غرض با دوست صحبت دارد و خواست خود از میان بردارد
- ۱۰۲ لمعه بیست و یکم: عاشق آن است که هر چه دوست دوست دارد او نیز دوست بدارد
- ۱۰۴ لمعه بیست و دوم: آتش عشق چون در دل افتد هر چه در دل یابد بسوزد
- ۱۰۶ لمعه بیست و سوم: طلب و جستجوی عاشق نمونه طلب معشوق است
- ۱۰۸ لمعه بیست و چهارم: محب خواست به عین الیقین جمال دوست بیند
- ۱۱۰ لمعه بیست و پنجم: محب در همه اشیا ظهور محبوب را مراقب بود
- ۱۱۳ لمعه بیست و ششم: عاشق را طلب شهود بهر فناست
- ۱۱۵ لمعه بیست و هفتم: معشوق عاشق را لباس عوام برکشد

فهارس

(۱۱۹ - ۱۲۶)

فهرست آیات

۱۲۱

فهرست احادیث و اقوال

۱۲۲

فهرست اعلام و اصطلاحات

۱۲۵

هو

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی انتها و غایت، و درود بی پایان و نهایت مر پروردگاری را که باطن هر پنهان و ظاهر هر نمایان، دانای به اسرار نهان و واقف بر اشارات و اعلان از قلب و لسان است، جمال محمدی را در ازل الازال به تجلی جمال بیاراست، در حالی که نه از آدم نشان بود و نه از لوح و قلم، از آن جمال انواری درخشش نمود که کون و مکان و زمین و آسمان و انس و جان پدید آمدند، پس حقیقتش گنجینه وجود و کلید زرین خزائن جود حق معبود است، هر چه جمال در جهان وجود موجود، از آن موجه نخست دریای جود، و هر چه جلال در گیتی مشهود، از تجلیات آن حضرت در پس سرادقات حضرت وجود است.

بود در عین کثرت فرد و یکتا	به نام آن که بی انجام و مبدا
جهان آئینه دار طلعت اوست	حریم بی نیازی خلوت اوست
بود از مشرق هر ذره پیدا	رخ آن آفتاب عالم آرا
به پیش چشم حق بین جلوه غیر	نباشد در حریم کعبه و دیر
حجاب نیستی بر روی اغیار	که هست از غیرت آن حسن سرشار

زهی عالم ز تو چون عاشق زار
بود از عارض خوبان حجاب
ز هر سو جلوه روی نکویت
به رویت خوشتر است ای راحت جان

ز پاستا سر شده لبریز اغیار
هویدا نور حسنت از نقابت
به هر جا برقع دیگر به رویت
نقاب نازک رخسار خوبان

و درود بی پایان بر آینه جمال سبحان و حقیقت ظهور رحمان محمد
مصطفی و بر خلیفه و جانشین او علی مرتضی، شهسوار کشور لافتی و زینت فزای
تاج هل اتی، و بر خاندان و فرزندان او باد که غرر وجود و عین شاهد و مشهود و
حقیقت عابد و معبوداند.

نخستین مشرق خورشید امجد
مه از شرم جمال او مقنع
بود معراج و سیرش قاب قوسین
تعالی الله از آن خورشید چون ماه
نمی باشد ز عشاق دل افگار
علی را چون ندارم جاودان دوست؟
چه باک از گرمی بازار محشر
علی و مصطفی همچون دو دیده
علی او بود لیکن چشم احول

محمد گوهر دریای سرمد
دو عالم در ثنای او دو مصرع
دو گام از گام رخسار اوست کونین
که شد گلگونه او صبغة الله
چو او یک عاشق یکرنگ دلدار
که پیر و رهنما و مرشدم اوست
که دل بستیم در سودای حیدر
ز یک نور جلیل اند آفریده
شد از ادراک این وحدت معطل

به ویژه خاتم ولایت مطلقه، و حقیقت کلیه الهیه، صاحب العصر و الامر و
الزمان صلوات الله علیه و علیهم من الان الی ختام الزمان.

اما بعد: عارفان را چون در مقام شهود حقایقی مشهود می شود، و جهان وجود
را بر طبق آن شهود موجود می یابند، سخنانی ویژه است که چون بیان از ادای آن
معانی عاجز است، آن را در لباس های گوناگون از نظم و نثر و کنایه و اشارات اظهار
داشته، و به واسطه نبودن محرم اسرار و نارسا بودن طبایع و ادواق مردمان از

ادراک آن مطالب بلند، و ارتباط آن تجلیات را با ظهوراتش در جهان محسوس، به صورت عاشق و معشوق و دلدادۀ و محبوب به گفتار در می آورند، و در این میان:

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست، ولی محرم اسرار کجاست؟

لذا می بینیم که هیچ سخنی از سخنان بزرگان عرفان و شهسواران کشور ایقان نیست جز آن که بر آن شرح‌ها نوشته‌اند، و هر کس از اهل فن و یا نظر به اندازه غور خود در این دریای بیکران گوهری صید کرده و برای مشتاقان این حقایق به ارمغان آورده است.

از جمله این شهسواران: شیخ محیی الدین اعرابی و مولانا جلال الدین رومی و صدر قونوی و فخرالدین عراقی و دیگر بزرگان و اولیای الهی قدس الله اسرارهم می باشند که از سرچشمۀ زلال و آبشخور مالا مال شهود نوشیده و چنان بی خود شده‌اند که تا ابد از آن نشاء باز نخواهند گشت، و چنان:

از سر خوان دو عالم بگذرند آزادوار

سنگ آزادی بر این نه کاسۀ مینا زنند

از سرِ مستی همه دریای هستی در کشند

چون بترسند از ملامت خیمه بر صحرا زنند

و چون از آن سفر لاهوتی بازگردند و دو جهان را در خود باز یابند، از آن درر حقایق و غرر دقایق ره‌آوردی مر خاک‌نشینان جهان امکانی را به تحفه آورند که بس گرانبها و بی‌بدیل، و در عین حال مشکل و بس ستیر است، لذا می بینیم که تنها بر کتاب فصوص الحکم شیخ اکبر بیش از دویست شرح، و بر مثنوی مولانا شروح بی‌عد، و بر مفتاح قونوی و لمعات عراقی شروح و ایضاحاتی فراوان رقم رفته است.

سخن ما در اینجا در باره کتاب بی‌همتای لمعات است که از شاهکارهای بسیار بلند عرفانی در قرن هفتم هجری است که این عارف دریادل با غواصی خود در دریای بیکران توحید و مکاشفه، گوهرهایی به دست آورده و آنها را در طی لمعاتی به رشته تحریر کشیده، که اگر نتوان گفت بی‌نظیر است، حتماً کم‌نظیر است، از آن روی که پس از خواندن فصوص‌الحکم در حضور صدرالدین قونوی، آن را بر طبق فص‌های بیست و هفتگانه فصوص بر بیست و هفت (و با اختلاف برخی نسخ بر بیست و هشت) لمعه با نثری بسیار زیبا که نمونه‌ای از نثر کهن فارسی است، با آمیختگی‌هایی از عرفان علمی بنا نهاده و به مشتاقان حضرت احدیت و والهان جمال ربوبیت هدیه نموده است.

کتاب لمعات با همه و جازتش، و گذشته از عمق بی‌پایانش در عرفان، یکی از شاهکارهای بلند نثر فارسی است، و با وجود اختصار بسیار شورانگیز و طربناک است، به گونه‌ای که خواننده باذوق پس از خواندن لمعه‌ای از آن اگر روزی در سماع دائم نباشد، در نشأه‌ای معنوی به سر خواهد برد.

اصل کتاب لمعات بر مبحث عشق قرار دارد و عشق خود موضوع تصوف و عرفان است، و عارفان را نظر چنین است که هر کس معنی عشق را نفهمیده در جهان هیچ چیز ندانسته، و بلکه عارف تا عاشق نشود عارف نمی‌شود، ولی نکته قابل توجه در اینجا این است که عارف حقیقی مظاهر را وسیله عروج و رسیدن به معشوق حقیقی که حق جل و علا است می‌داند، و همگی آنها را وسیله دانسته و هیچ‌کدام را هدف نمی‌داند.

و گفته‌اند: المجاز قنطرة الحقيقة، یعنی عشق به مظاهر پلی است که سالک را به حقیقت که حق حقیقی است می‌رساند، به همین جهت عرفا کلمه شاهد را که گواه بر جمال الهی است انتخاب کرده‌اند.

ولی باید به نکته دیگری هم توجه داشت و آن این که ماندن در مقام مجاز

حکم مردود شدن در مرحله‌ای از علم، و به اصطلاح در جا زدن را دارد، و چون سالک در تحت تربیت مرشدی واقف و الهی قرار بگیرد، با کوشش خود و توجهات مرشد از این ورطه هولناک که چاره‌ای جز گذشتن از آن نیست خواهد گذشت، یعنی با تهذیب و صافی کردن درون، و بیرون راندن شیطان و وساوس او از دل، تا آن جمال که آینه‌ای مر جمال الهی راست در درون صافی او که خالی از صورت‌های غیر است تابیده، و عکس مه رویان بستان خدا در آن منعکس گردد، چنانکه خود گوید:

روشنان آینه دل چو مصفا بینند
روی دلدار در آن آینه پیدا بینند
از پس آینه دزدیده به رویش نگرند
جان فشاند بر او کان رخ زیبا بینند
چون بدیدند جمالش دل خود را پس از آن
ز آرزوی رخ او واله و شیدا بینند
عارفان چون که ز انوار یقین سرمه کشند
دوست را هر نفس اندر همه اشیا بینند
در حقیقت دو جهان آینه ایشان است
که بدو در رخ زیباش هویدا بینند
چون ز خود یاد کنند آینه گردد تیره
چون از او یاد کنند آینه رخشا بینند
بر در منظر دل دلشدگان زان شینند
که تماشا گه دلدار هویدا بینند
خوشدلان از رخسار امروز بهشتی دارند
نه بهشتی که دگر طایفه فردا بینند
سالکان چون که هوا را به قدم پست کنند
پای خود بر زبر عرش معلا بینند

سرشان بر سر زانو، رخشان بر در دوست
قبله زانوی خود را که سینا بینند

و چنانکه خواهیم دانست عراقی نیز در نخستین برخورد با قلندران همدان، شراره‌ای از آن آتش جانسوز در درونش افتاد و در پی آنان روان شده، از مجاز گذشته و به حقیقت در هندوستان به حضور مولانا بهاءالدین ملتانی^۱ راه یافته و رسید به آنجا که باید برسد، و اگر آن شراره مجاز نبود در طی گذشتنش از روی این پل طویل موفق به سرودن آن اشعار پر معنا که هر یک نشانه مقامی از مقامات اوست نمی‌گشت، و جهان از ترجیعاتش که در وحدت وجود و توحید باری تعالی سروده و عالمی را واله و شیدا نموده خالی، و قلب عشاق حزین از انوار تابناک لمعاتش عاری بود.

و بدین سبب است که عارف جهان را از دیدی دیگر مشاهده می‌نماید، و غیر از عشق همه را از دیدنی و شنیدنی باطل و بازیچه می‌داند، و عاشق را که همان موحد حقیقی است انسان دانسته و غیر او را که عاشق نیست از زمرة آدمیان نمی‌شمارد و به قول حافظ:

هر آنکه در این حلقه نیست زنده به عشق
بر او نمرده به فتوی من نماز کنید

و یا:

۱. ناگفته نماند که نسبت خرقة، یعنی ارتباط معنوی عراقی به کانون ولایت و نور، به توسط مولانا بهاءالدین ملتانی به شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌رسد، و ایشان دست‌پرورده شیخ ابوالغنائم رکن‌الدین سجاسی بوده (سجاس شهری بین همدان و ابهر بوده) و ایشان مرید شیخ قطب‌الدین ابهری، و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی از اقطاب سلسله ذهبیه معروفیه است، و ایشان جانشین شیخ احمد غزالی بوده... و به توسط معروف کرخی به حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه چنانکه در جای خود ثبت است می‌رسد.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

یعنی دوام انسان بستگی به فنای در حق دارد، که چون حق پایدار و جاویدان است، عاشق با فنای وجود مجازی و اعتباری خود در آن وجود حقیقی ابدیت می‌یابد و نامش که همان هویت وجود اوست بر جریده جهان باقی ثبت می‌ماند، و غیر عاشق یعنی غیر فانی در حق چون، «ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی» است، نامش در جریده عالم باقی که همان کتاب علین است ثبت نیفتاده، و از آن روی که ذات ممکن از صفحه وجود حک‌شدنی نیست، در طبقه‌ای از طبقات غواسق ظلمانی و برازخ سفلانی که همان سجین است نوشته و ثبت می‌شود. خداوند می‌فرماید: ان کتاب الفجار لی سجین و ما ادراک ما سجین؟ کتاب مرقوم. ان کتاب الابرار لی علین، و ما ادراک ما علیون؟ کتاب مرقوم یشهد المقربون. یعنی: نامه بدکاران در سجین است، و چگونه به حقیقت سجین آگاه توانی شد؟ کتابی نوشته است. و نامه نیکان در علین است، و چگونه به حقیقت علین آگاه توانی شد؟ کتابی نوشته است که مقربان شاهد آنند. «۷-۹ و ۱۸-۲۱ مطففین»

نگارنده را از دیرباز با این کلمات عرشی انس و الفی خاص بود که بیان از ادای آن ناتوان و زبان از توصیف آن الکن است. در هر مطالعه‌ای لذتی خاص، و در هر مراجعه‌ای نشأه‌ای ویژه از آن می‌یافتم که می‌پرس. صاحب ذوقی نیست که بیان شورانگیز عراقی و سوزهای عاشقانه‌اش را بخواند و دل را پر از شراره عشق نیابد. به ویژه تر ترجیعاتش در حقیقت و وحدت وجود چون کوهی آتشفشان است که از کانون آن شراره‌های عشق و توحید بر دل‌های عاشقان باری و مشتاقان الهی افکنده، و آنان را مجنون‌وار در هوای معشوق ازل بی‌قرار، و بادیه پیمای صحرای عرفان می‌نماید.

و چون این کتاب نفیس تاکنون به‌طور مستقل و جدا، و عاری از هر اشتباه و

خطابه زیور طبع آراسته نگردیده بود، تنها یک بار توسط مرحوم نفیسی در پایان دیوان عراقی چاپ شده که متأسفانه با آن همه ژرفایی حکم کتاب مستقلی را پیدا نکرده است، و خوانندگان دیوان هم اکثراً از آن بی اطلاع بوده و حتی برخی آن را در حکم حواشی پنداشته و به واسطه صعوبتش در ادراک، توجهی به آن نمی نمودند، لذا خواستم تا این دره بیضای معرفت از آن گمنامی درآمده و نام سامی خود را در میان مشتاقان خویش باز یابد. اگر چه برای خواص همواره چون نگین الماس می درخشد، و درخششش راهگشای سالکان عارف و عارفان واقف است.

و چون مرحوم نفیسی در تصحیح آن بیش از سه نسخه در اختیار نداشتند و آنچه که در هر یک از نسخ زیادی داشت از آن روی که چیزی از قلم نیفتد همه را در متن آورده بودند، در نتیجه با متن اصلی اختلاف زیادی پیدا کرده بود. لذا مصحح آن را با پنج نسخه دیگر جز این نسخه مطبوع مقابله نموده، و آنچه مغیر معنی نسبت به نسخه اصلی بود در ذیل صفحات نگاشتم و متعرض دیگر اختلافات از قبیل «می گردد» که در بعضی نسخ «می شود» است و «چون او را گفتند» «او را چون گفتند» و امثال اینها نشدم؛ آیات و احادیث و اشعار عربی را خود ترجمه نمودم، و اغلب اشعار پارسی از شیخ فریدالدین عطار و بیشتر عربی ها از تائیه ابن فارض مصری قدس سرهما است که در ذیل صفحات متعرض آن نگردیدم؛ و این کتاب چون با زبان فطرت انسانی سخن می گوید، خواننده مشتاق اگر معانی بلند آنرا هم ادراک ننماید، کلیات آن را در باطن خود با حقیقت منطبق می یابد، و هر چه باید دریابد در می یابد.

معنی آن باشد که بستاند ترا بی نیاز از نقش گرداند ترا

معنی آن نبود که کور و کر کند مرتر بر نقش عاشق تر کند

اگر سخن از عاشق و معشوق به میان می آورد، از رابطه خلق و حق یاد می کند،

و چون تجلیات حق را در موجودات عنوان می‌نماید تعبیر از تقلبات درون عاشق از نگاه و سخن و عشوه و ناز معشوق می‌نماید.

بنابراین پس از جستجوی بسیار نسخه‌ای نفیس از کتابخانه ملی ملک به شماره ۲۰۵۵ برگزیده و متن قرار دادم، که عکسی از دو صفحه آن را در این مقدمه مشاهده خواهید کرد. این کتاب نوشته شده در قرن نهم هجری است، و متأسفانه دو سه صفحه‌ای از آغاز آن افتاده، و دارای شروح سه‌گانه از لمعات می‌باشد که معلوم ما نیست اینها گلچینی از شروح بوده، و یا شارح بر همین قسمتها شرحهای مختصری که هر یک به تنهایی کلیدی برای فهم معانی بلند لمعات است نگاشته؟^۱ و با این که بنای مصحح تصحیح و تنقیح متن لمعات بود، ولی به واسطه ارزشمندی و تک نسخه بودن و هم مختصر بودن آنها مبادرت به چاپ در ذیل صفحات نمودم، و برای آنان که مراجعه‌ای به شروح ندارند مزاحم متن اصلی نیست.

در طی سال‌های گذشته هر گاه فراغتی از تصحیح و یا ترجمه کتب تفسیری صدرالمتألهین می‌یافتم به مقابله آن با یکی از نسخ پنجگانه می‌پرداختم که آن نسخ عبارتند از: متن لمعات در اشعة اللمعات جامی، که جامی خود آن را با

۱. این شروح عبارتند از فتوحات در شرح لمعات که شارح آن مشخص نیست، ولی از کلماتش چنین برمی‌آید که عارفی راه رفته و سالکی واقف است، و دیگری به نام «شرح» که در پایان می‌گوید از کلام سکاکی است. و شرحی دیگر به نام نشأة العشق، و در پاره‌ای از موارد از مشارق الفصوص و نشأة المحاسن ایضاحاتی آورد، که از پختگی شارحان آنها حکایت می‌نماید. البته بر لمعات شروح بسیاری نوشته‌اند که مرحوم نفیسی در مقدمه دیوان عراقی نوشته شش شرح را تا آنجا که آگاهی داشته آورده است: نخست شرحی به نام «الضوء» از صاین‌الدین علی ترکه اصفهانی دانشمند معروف متوفی ۸۳۵. دوم شرح شیخ یارعلی شیرازی به نام «اللمحات فی شرح اللمعات»، سوم شرح خاوری نام دارد، چهارم شرحی است از برهان‌الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر عارفان قرن نهم متوفی ۸۹۳. پنجم شرح درویش علی بن یوسف کوکهری است. ششم شرح نورالدین عبدالرحمن جامی به نام اشعة اللمعات است که در سال ۸۸۹ نوشته است.

چندین نسخه دیگر مقابله نموده است، که در ذیل صفحات با کلمه «اشعه» مشخص شده است.^۱ دیگر نسخه‌ای است متعلق به مجلس شورای ملی سابق که بسیار مصحح و خوب، و با حرف «ج» مشخص شده، و سوم نسخه‌ای دیگر متعلق به همان کتابخانه است که صحت اولی را ندارد. ولی خالی از فایده هم نیست و با حرف «ج/۲» مشخص شده، و چهارم نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه ملی ملک به شماره ۴۰۲۵ به خط مولانا میرک که بنا به نوشته مالک پیشین آن: خطش به خط یاقوت مستعصمی پهلوی می‌زند، در ۲۱۰ صفحه که دارای یک سر لوح و تذهیب کوفی است که به نام لمعات العشاق در داخل یک ترنج مذهب ثبت شده و حواشی مختلفی از اشعة اللمعات در حاشیه آن نوشته شده و با حرف «م» مشخص گردیده است، و پنجم همین نسخه مطبوع مرحوم نفیسی است که در هر جا اختلاف عمده با متن داشت برای آگاهی خوانندگان محترم با حرف «ط» بدان اشاره شده است.

اما شرح حال عراقی را تلخیصی از همان مقدمه‌ای قرار دادم که بر دیوانش

۱. جامی در مقدمه اشعة اللمعات گوید: در آن وقت که شیخ فخرالدین عراقی به صحبت قدوة العلماء المحققین و اسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی صدرالحق و الملة والدين محمد القونوی قدس الله تعالی سرهما رسیده است و از وی حقایق فصوص الحکم شنیده، مختصری فراهم آورده و آن را به سبب اشتغال بر لمعه‌ای چند از حقایق لمعات نام کرده، به عبارتی خوش و اشاراتی دلکش، جواهر نظم و نثر برهم ریخته و لطایف عربی و فارسی درهم آمیخته، آثار علم و عرفان از آن پیدا و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا، خفته را بیدار کند و بیدار را واقف اسرار گرداند، آتش عشق بر افروزد و سلسله شوق بجنباند، تا آن که در این ولا، اجل اخوان الصفا... (امیر علیشیر نوائی) استدعای مقابله و تصحیح آن نمود، و در مقابله آن جز انقیاد چاره‌ای نبود، چون متصدی این شغل گشتم و بر تفصیل اجزای آن بگذشتم، به هر ورقی از آن لمعه‌ای از انوار حقایق دیدم، و در هر صفحه‌ای نفحه‌ای از ازهار معارف شنیدم، باطن را به فهم دقایق انجذابی واقع شد و خاطر را از صعوبت ادراک مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد، نسخ متن مختلف بود و بعضی از طریق صواب منحرف می‌نمود، در مواضع اجمال و مواقع اشکال به شرح‌های آن رجوع افتاد، نه از هیچ یک مشکلی حل شد و نه در هیچکدام مجملی مفصل گشت... الخ

نوشته‌اند و تا حال نام نویسنده و زمان وی معلوم نیست و چنین می‌نماید که کمی پس از رحلت عراقی نوشته شده باشد، چون جامی و خواندمیر هر چه در باره عراقی نوشته‌اند از این مقدمه گرفته‌اند، و از آن روی آن را تلخیص نمودم که هم مفصل بود و در برخی موارد مکرر، و نثر آن نیز بری خوانندگان این زمان قدری سنگین و ملالت آور، و هم آنکه غث و سمین در آن در آمیخته بود و عراقی را که قداستش از پس پرده اشعار و انوار لمعاتش آشکار و تابان است، برای ظاهر بینان و عیب جویان به صورتی دیگر مصور می‌داشت، هر چند که آن مطالب از قبیل حسن قوال و کفشگر و غیره اگر هم به گونه‌ای وجود داشته باشد، این صرفاً برداشت آن بیننده است که پس از چند از این زبان به آن زبان گشتن به گوش نویسنده مقدمه رسیده، و او هم با سادگی تمام آنها را نقل نموده است. ولی ظاهر بینان و عیب جویان از هر پدیده‌ای اگر چه ندانند مراد بیننده چیست، در راه هدف باطل خویش سوءاستفاده می‌نمایند، و با این که مرحوم نفیسی هریک از آنها را در مقدمه خود بر دیوان به صورتی مدلل رد کرده و تمامی را مردود شناخته، ولی باز جای طعن طاعنان باقی و زبان عیب جویان دراز است.

گذشته از آن. این مقدمه به اصطلاح اهل درایه برای ما حکم خبر واحد را دارد، مضافاً آن که راوی آن چون مجهول است آن را مطلقاً اعتباری نیست، ولی ما چرا آن را تلخیص نمودیم؟ بدان سبب است که بعضی قسمتهای آن محفوف به برخی از قرائن تاریخی و یا عرفانی است که در پاره‌ای از تذکره‌های معتبر به آنها اشاره شده، و یا خود عراقی در اشعار و مدایحش از آن پدیده‌ها نام برده است، لذا آن قسمت‌هایی که آنان اشاره کرده‌اند، از ان جهت که عصر زندگیشان با یکدیگر فاصله داشته و سازششان با هم غیر ممکن بوده و وقوع یک واقع را حکایت می‌نماید، آن قسمت‌ها برای ما حکم خبر متواتر را داشته و در عین حجت بودن مفید قطع و اطمینان است. نه آنکه مورخ و تذکره‌نویس هر چه که از هر کجا شنید

و یا به دستش رسید و یا: نداند کجا دیده است در کتاب؟ بدون صرافى و نقادى،
آنها نقل نموده و به حساب خودش بگذارد.

متأسفانه این سنت نامیمون در اکثر معاجم متقدمین و متأخرین بدون
استثنا جاری و این روش ناهمگون که نتیجه‌ای جز مشوه کردن وجوه اکابر و
بزرگان عرفان چیز دیگری را در پی نداشته و موجب بهره‌مندی و سوءاستفاده
دشمنان دین و ملت می‌گردد ساری است.

همانند تذکره دولتشاه سمرقندی (که ما محض نمونه همین یک را نام
می‌بریم) بدون توجه به تاریخ؛ در حالی که آن اولین وظیفه مورخ و تذکره‌نویس
است، زیرا تذکره‌نویسی خود شعبه‌ای از تاریخ و در ارتباط با ضبط و فیات
می‌باشد. عراقی و اوحدالدین کرمانی و حسینی هروی را مرید شیخ شهاب‌الدین
سهرودی دانسته و هر سه را در خانقاه مجهولی در کرمان جمع نموده و پس از
نشستن چله‌ای او لمعات و شیخ اوحدالدین ترجیع‌بندی که به غایت مشهور است.
(من و آن دلبر خراباتی فی طریق الهوی کمایاتی)

و حسینی هروی کتاب زادالمسافرین را به ارمغان آورده‌اند!

در حالی که اوحدی در کرمان خانقاهی نداشته، و عراقی هنوز بسیار جوان
بوده که اوحدی و شیخ شهاب‌الدین سهرودی در گذشته‌اند و بلکه هنوز در سلوک
قدم نگذاشته بود، و سی سال پس از رحلت عراقی، حسینی هروی در گذشته است.
و در جای دیگر گفته: شیخ شهاب‌الدین، عراقی را برای تصفیه نزد بهاء‌الدین
فرستاده است! ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ و همین تذکره داستان
عشق‌بازی با نعلبند پسری و ملامت کردن شیخ شهاب‌الدین سهرودی مروی را
نیز نقل نموده است، و در تذکره دیگری او را با شمس‌الدین تبریزی که در سال
۶۴۳ ناپدید شده در خدمت بابا کمال خجندی آورده که هر دو غلط فاحش است.
در حالی که در سال ۶۴۳ و پیش از آن عراقی در هندوستان و در خدمت

بهاءالدین ملتانی بوده است.

این‌گونه سخنان مسیر تحقیق را عوض کرده و محقق را سرگشته نموده و راه تحقیق و جستجو را بر او می‌بندد، و اگر به قول حکما شناخت بزرگان از راه برهان «لمی» نبود، از راه برهان «انی» راه به جایی باز نمی‌گشت. لذا باید شخصیت مورد سخن را از اقوال و گفتارش باز شناسد، و اینان چنین رویه‌ای نداشته، و حالات و شخصیت او را از افواه و گفتار دیگران باز می‌جویند؛ در حالی که: الخبر یحتمل الصدق والكذب.

آن‌کس که متنی چون لمعات در توحید الهی انشاء و اشعاری چون ترجیعات در وحدت باری انشاد می‌نماید، و سالیانی دراز در خدمت اولیا و بزرگانی چون صدرالدین قونوی و جلال‌الدین رومی و بهاءالدین ملتانی و غیرهم سلوک نموده، در قداست تالی معصوم و در مقامات معنوی هم‌تراز مقربان الهی است؛ گذشته از آنکه خود از اقطاب کشور عرفان و اریکه‌زن بر پهنه مملکت ایقان است.

آیا کسی که پس از آن جذبه نیرومند که: جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین، بیست و پنج سال سلوک و ذکر و فکر و مکاشفه و شهود داشته، دل به حسن قوال و یا نعلبند پسری بندد؟ ان هذا لشیئی عجاب «۵/ص» اگر شخص کوچک‌ترین آگاهی از سلوک و کیفیت سیر الی‌الله داشته باشد، بدین سخنان بیهوده پوزخند زده، و تمامی این زمزمه‌های پوچ را به طاق بطلان می‌سپارد.

آدمی را عقل باید در درون ورنه جان در کالبد دارد حمار

بگذریم:

آن‌کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

در پاورقی‌های مقدمه از تحقیقاتی که مرحوم استاد نفیسی در مقدمه خود نموده بود استفاده نمودم، و چون این مرد محقق سال‌ها درباره ادب فارسی و حالات بزرگان عرفان زحمات فراوان کشیده و تحقیقاتی ارزشمند به جامعه

ایرانی تقدیم نموده، به ویژه که دیوان عراقی را تصحیح و لمعاتش را به زیور طبع آراسته، خواستم نامی هم از او در این مقدمه برده شده باشد و موجب شادی روحش گردد.

نام نیکِ رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت برقرار

در پایان با تشکر از آقای مفید مدیر محترم انتشارات «مولی» که سخت شایق انتشار این نوع متون، به ویژه این متن ارزشمند عرفان اسلامی است، و در این راه دلی آشفته تر از زلف بتان و سری شوریده در طریق عرفان دارد این مقدمه را که به درازا انجامید پایان می بخشم، امیدوار چنانم که این خدمت قلیل در درگاه رب جلیل پذیرفته، و در نظر ارباب علم و عرفان و مشتاقان حضرت سبحان مقبول قرار گرفته باشد، و خداوند با دعای صبح خیزان و شب زنده داران بارگاه بی نیازش این فقیر را از توفیقات بیکران و عنایات بی پایانش محروم ندارد.

بمحمد و آله الطاهرین، سلام الله علیهم اجمعین.

محمد خواجهوی

۱۳۶۳/۲/۱۷